هو العلیم

تبیین مسیر حق توسط اولیاء الهی به‌عنوان بزرگ‌ترین لطف خداوند در آخرالزمان

شرح دعای ابوحمزه ثمالی - رمضان المبارک ۱۴۳۰ - مجلس چهاردهم

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سره

اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

اذَا رَأَیتُ مَولایَ ذُنُوبِی فَزِعتُ، وَ اذَا رَأَیتُ کرَمَك طَمِعتُ فَان عَفوَتَ فَخَیرُ راحِمٍ وَ ان عَذَبتُ فَغَیر ظَالِمٍ[1]

هنگامی که به گناه خود بنگرم ای مولای من و به خطاهای خود نگاه کنم، به وحشت درمی‌آیم و وقتی که به کرم تو نظر بیاندازم و به بزرگواری و کرامتت نگاه کنم به طمع و میل و شوق خواهم افتاد. پس اگر عفو کنی با این وضع و حالم، بهترین رحمت کنندگان هستی و اگر عذاب کنی با این کیفیت، ظلم نکردی زیرا این عذاب در جای خود قرار گرفته است.

خدمت رفقا عرض شد گناهان و ثوابها در عالم تکوین و در نظام تشریع، به خود عمل فیزیکی خارجی تعلق نمی‌گیرد، به خود آن عمل خارجی که انسان آن عمل را انجام می‌دهد به او تعلق نمی‌گیرد. و اصلًا به خود آن عمل ثواب گفته نمی‌شود و گناه گفته نمی‌شود: به خود آن عمل تمرّد گفته نمی‌شود.

تمرّد عبارت است از یک صفت فاعلی، نه صفت فعلی، عملی که در خارج انجام می‌گیرد، این یک عمل رُباتیک است. ربات عقل دارد؟ شعور دارد؟ احساس دارد؟ هیچی ندارد! یک دستگاهی در او قرار میدهند، طبق آن برنامه‌ای که به او می‌دهند این ربات هم کاری را انجام می‌دهد، به طوری که اگر آن ربات را به شکل انسان درست کنند انسان نمی‌فهمد، این دارد نماز می‌خواند، این واقعاً آدم است یا ربات است؟!

الان مجسّمه‌هایی درست می‌کنند آن چنان دقیق درست می‌کنند، عین انسان، ما در یک جا رفتیم، یک موزه‌ای بود موزه افراد و اشخاص بزرگان آن کشور بود و حکامی که آمده بودند، سیاستمدارانی که بودند، ادبایی که و شعرایی که به اصطلاح در آن جا آمده بودند، از اینها چیزشان مجسمه درست کردند.

در وهله اوّل که من وارد شدم، تصوّر کردم همین آدم را نشاندند، همان نشسته، آن چنان این طبیعی، آن چنان طبیعی درست کردندکه خوب من نفهمیدم، و یعنی در یک لحظه ملتفت شدم که وضعیت خودم را بازیافتم. می‌گویند در زمان سابق یکی از مصوّرها و نقاشهای خیلی معروف کمال الملک بوده، کمال الملک که الان در کجاست؟ قبرش در نیشابور است، و کنار قبر عطّار شیخ فریدالدین، عطّار، عطّار نیشابوری اگر یک

---

[1] قسمتی از دعای ابوحمزه ثمالی

وقتی قسمت شد رفقا که مشهد مشرّف شدند در رفتن نه، گفتیم که در رفتن نروید اینجاها، عطّار در رفتن نباید بروید. مرحوم حاجی سبزواری را، هنگامی که سفر مشهد دارید نروید.

در شاهرود بزرگانی هستند، مرحوم شیخ ابوالحسن خرقانی است که بنده خودم رفتم به زیارت قبر ایشان، مقام ایشان تشرّف پیدا کردم، بایزید بسطامی است قبل از او چند کیلومتر قبل از او، که از شاهرود فاصله می‌گیریم در کنار قبر فرزند امام صادق علیه‌السّلام در آن جا است، یعنی می‌شود گفت در عتبه مقام مطهّر فرزند امام صادق حضرت سید محمّد ظاهراً سید محمّد بن جعفر بن محمّد بن صادق علیه‌السّلام که اگر اشتباه نکنم، در اسم، در عتبه آن جا قرار دارد، و وصیت کرده بود که چون فرزند حضرت امام صادق علیه‌السّلام، قبل از بایزید رحمت خدا رفت، ایشان وصیت کرده بود که مرا در دهلیز، پسر رسول خدا قرار بدهید. در آن جا دهلیز، در آن جا هم دفن شده است. این بزرگان در آنجا هستند. فرید الدین عطّار از عرفای بزرگ، از آنهایی که رو دستش نیامده است ها، شیخ فریدالدین عطّار از آن نمره یکها است، نمره یکها بله (النمرة المرتبه الاولاهای) این مراتب فنا و بقا است خیلی عظمت و عزّت و مناعت از آن بارگاه پیدا است، خیلی بارگاه منیع و خیلی، همان طوری که خودش در آن اشعار دارد که:

دائماً او پادشاه مطلق است *** در کمال عزّ خود مستغرق است

او زسر ناید زخود آنجا که اوست *** کی رسد عقل وجود آنجا که اوست

همین دو خط بیتی که این مباحث توحیدیه را برانگیخت و مسائل توحیدیه را بین مرحوم حاج محمّد حسین اصفهانی و مرحوم آقا سید احمد کربلائی تهرانی رضوان اللّه علیهما، این ایجاب کرد بله خود این دائماً در کمال عزّ خود مستغرق است را، در آن بارگاه انسان احساس می‌کند. این حالت را احساس می‌کند نسبت به زوّاری که به زیارت ایشان می‌روند، این استغراق در مناعت و عزّت پروردگار را انسان در آن بقعه و در آن بارگاه رفیع می‌بیند.

و همه بزرگان همین طور هستند، همه اهل توحید یک همچنین حالتی دارند منتهی خوب بر حسب ظروف، و اینها مسئله تفاوت می‌کند. موقعی که به سمت مشهد مشرّف می‌شوید مبادا این جاها بروید، اصلًا و ابداً فقط امام رضا علیه‌السّلام فقط امام رضا علیه‌السّلام و امام رضا و امام رضا اولش امام رضا علیه‌السّلام آخرش هم امام رضا علیه‌السّلام دیگر هیچی نباید دیگر قاطی بشود، به هر مقدار که قاطی بشود، سرمان کلاه رفته.

بی رودربایستی سرمان کلاه رفته بله بعد از مراجعت از مشهد خوب است که انسان وقتی که برمی‌گردد (همه اینها در طفیل سفره امام رضا علیه‌السّلام هستند هزارها عطار جاروکش خانه و دهلیز امام رضا علیه‌السّلام است) این حرفها چیه؟ این مسائل چیه؟ آنها اقیانوس هستند و اینها نهرهایی که از این اقیانوس، بیابانها را

طراوت می‌بخشند و شوره‌زارها را تبدیل به مراتع می‌کند، تمام اینها از آن اقیانوس نشأت می‌گیرد. امام رضا علیه‌السّلام اقیانوس است. بله در موقع مراجعت انسان برود و در آن جا حال و هوایی تازه بکند خوب است اشکال ندارد درآن به اصطلاح آن عطّار امثال ذلک، کنارش قبر کمال الملک نقّاش معروف، بسیار نقّاش معروفی بود، خیلی زبردست بود، تابلوهای ایشان شاید از نقطه نظر فنی، اهل فن می‌گویند در تاریخ نقّاشی، سابقه ندارد. حتی این نقّاشیهایی که در فرنگ و این طرف و آن طرفها هست و خیلی هم معروف است و تابلوهای خیلی معروفی است اینها هیچ کدام به آن ظرافت و به آن دقّت نقّاشیهای کمال الملک نمی‌رسد، کمال الملک خیلی عجیب بود ایشان یک نّقاشی کشیده بود، نقّاشی یکی ازاین غلام سیاهها که آن موقع می‌آوردند از این طرف آن طرف از زنگار این طرفها می‌آوردند، یک غلام سیاهی را کشیده بود با همان کیفیت خودش و با همان باصطلاح اوضاع خودش و این را در منزلش بعد از دهلیز گذاشته بود، بعد از وارد شدن در منزل، در آن دهلیز، وارد بود، ناصرالدین شاه را یک روز دعوت می‌کند برای منزل واینها، تا می‌گویند ناصرالدین شاه وارد میشود، چشمش به این می‌افتد، می‌ترسد می‌آید یک قدم بیرون، خیال می‌کند نگاه می‌کند، این دارد می‌آید به سمتش و تعرّض و قصد تعرّض به جناب حضرت سلطان، حضرت سلطان دارد. خلاصه می‌ترسد و می‌آید برود، این قدر برجسته بود و این قدر این طبیعی بود که این طور می‌نمود.

خب حالا فرض بکنید که یک همچنین مجسّمه‌ای را درست بکنند به کیفیت انسان و این مشغول نماز خواندن شود، (بِسمِ اللَه الرَحمنَ الرَحیم بگوید اللَه اکبَر بگوید و شروع کند با همان برنامه‌ای که در او قرار داده شده حمد و سوره بخواند و بعد رکوع و فلان و بعد از دو رکعت یا سه رکعت نماز مغرب سلام بدهد، هیچ به فکر شما خطور می‌کند که این یک مجسّمه است اصلًا خطور نمی‌کند، امکان ندارد چرا؟ چون دیدگاه ما دیدگاه ظاهری است، بزرگان تا نگاه کنند می‌فهمند قّلابی است، تقلّب است، این نماز، نماز تقلّبی است، نماز تقلّبی یک شاهی نمی‌ارزد، نمازی که یک انسان بخواند می‌ارزد ارزش دارد، این نماز دکور است. فیلم است این تقلّب شده، این مجاز است، در این نماز و اینها این طوری است ما نه نگاه می‌کنیم و بعد هم تحسین می‌کنیم و با او حرف می‌زنیم می‌بینیم به ما بیر بیرنگاه می‌کند هر چه به او می‌گوییم آقا عجب نمازی خواندی دست شما درد نکند، خودمان هم می‌رویم پشت سر او اقتدا هم می‌کنیم، حالا این جالب است، پشت سر این نماز تقّلبی و این آدم تقّلبی می‌رویم.

و کارهای تقّلب دیگر، تقّلب معلوم است که دیگر چه است و می‌رویم به او اقتدا می‌کنیم، ای وای ای خاک بر سر آن کسی که برود پشت سر نماز تقّلبی بایستد، و آن برود رکوع این هم برود رکوع، آن برود سجده این هم برود سجده آخر سر معلوم می‌شود، ای ددم، وای این نمازی که خوانده پشت سر تقّلبی بوده آدمش تقّلبی بوده، اصلًا هیکلش تقّلبی بوده، نمازش نمی‌دانم فرض کنید که حمد و سوره‌اش همه، آن وقت عجب

کلاهی سر ما رفت اینها مال چیه؟ اینها مال این است که ما فقط به این دو چشم نگاه می‌کنیم، پایین از این دو چشم عقب‌تر و عمیقتر نمی‌رویم، اگر یک خورده عمیقتر برویم یک ذره، زیاد نمی‌خواهد، یک بند انگشت کافی است، یک خورده عقبتر برویم، تشخیص می‌دهیم که این مجاز است به شکل انسان درآمده است، حرفها همه مجاز است، دروغ است، تمام اطوار همه دروغ است و کلک است، حمد و سوره‌اش کلک است، رکوع و سجودش کلک است، نشست و برخاستش تقّلب است، و می‌رود انسان و پشت سر تکبیر می‌بندد و انجام می‌دهد.

مرحوم آقای حدّاد رضوان اللّه علیه یک وقتی ایشان به ما هم می‌فرمودند: در آن سفری که رفتیم یک بنده خدایی در کوفه خودش را در انظار به شکل و شمایل امام زمان علیه‌السّلام درآورده بود، عمامه سبزی بسته بود و نمی‌دانم حالت تحت الحنکی انداخته بود، با کسی حرف نمی‌زد و معاشرت نمی‌کرد و در مسجد کوفه و مسجد سهله منزل خودش را قرار داده بود. گاهی در مسجد کوفه گاهی در مسجد سهله، از همین حجرات و افرادی را با این کیفیت جذب کرده بود، کسانی که وارد حجره‌اش می‌شدند صحبت نمی‌کرد، سجادهٔای انداخته بود و در آن سجادّه نشسته بود، دائماً در حال ذکر، ولی چی تقّلب، ذکرش تقّلب بود، قیافه‌اش تقّلب بود، هیکلش تقّلب بود، فیلم بود و افراد را به خود جذب کرده بود از جمله آن افراد، بعضی از علما بودند که گرفتار شدند و گول خوردند و با او ارتباط برقرار کردند و به عنوان این که این امام علیه‌السّلام است با او حشر و نشر پیدا کردند.

یکی از آن افراد یکی از بستگان ما بود که خدا رحمتش کند به رحمت خدا رفته، ایشان هم آمده بود و چشمش به سیمای ناملکوتی این بی‌پیر و عوضی افتاده بود، تقّلبی همین است، دیگر افتاده بود، و شیفته شده بود! خلاصه رفته بود و آمده بود پیش ایشان و عجیب تعریف می‌کرد، آقا ما امام زمان علیه‌السّلام را زیارت کردیم، آقا من امام زمان علیه‌السّلام را دیدم این حکایت را بنده در همان دوره‌ای که قرار است از مرحوم آقا انتشار پیدا بکند، یکی از آن چیزهایی که من اضافه کردم، این داستان است، حکایات کلیدی بنده در آن جا اضافه کردم، آن چیزهایی که ایشان نفرمودند، آمد پیش ایشان که خلاصه آنجا امام زمان علیه‌السّلام در مسجد کوفه است و ایشان هی می‌گفتند که آخر یقین داری، می‌گفت: آقا این حتمی است حتمی و بلند شویم برویم ببینیم ایشان را، ایشان گفتند که: آقا خودت برو سلام ما را هم به او مثلًا برسان، خودت برو، شما عوض ما ایشان را زیارت کن نه آقا اصلًا باید برویم ببینیم گفتند خیلی خوب راه افتادند از کربلا به سمت نجف، آقای حدّاد خوب فرمودند: حالا که می‌خواهیم دیدن امام زمان علیه‌السّلام برویم یک جعبه شیرینی هم بخریم، دست خالی، دست خالی که خوب نیست! عجب آنها چه، گیر چه چیزهایی می‌افتادند، واقعاً چه اوضاعی آقای حدّاد، پیرمرد باید بلند بشود برود امام زمان علیه‌السّلام را ببیند، امام زمانی که حالا می‌گویم کارش به کجا رسید حالا

یک قدری تأمل بکنید خلاصه گفتند یک جعبه شیرینی از همان نجف، که از نجف می‌خواستند بروند کوفه از همان شیرینی فروشیها وآنجا از یک جعبه شیرینی هم خریدند که خوب کام امام زمان علیه‌السّلام را هم شیرین کنند، حالا می‌روند دست خالی نباشند رفتند با هم خلاصه دو سه نفری، آن حاج محمّد علی خلف زاده، آن هم در این جریان بود، در این قضیه دو سه چهار نفر بودند از کاظمین هم یکی دیگر آن هم بود، خلاصه رفتند در آنجا و بعد که وارد مسجد کوفه شدند، رفتند در آن قسمت، یک مرتبه آن بنده خدایی که واسطه بود، هی دید در رفتن، حرکاتش عوض شد در صحبت کردن، حالا می‌خواهند خدمت حضرت برسند، حالا می‌خواهند خدمت حضرت برسند، بعد یک خورده آهسته فاصله گرفت.

آقای حدّاد گفت کجایی بابا تو ما را برداشتی آوردی چرا در می‌روی؟! بیا جلو گفت آقا شما بروید من کنار می‌ایستم، اینجا اوّل شما بروید، خلاصه خوب این قدر ایشان معتقد بود به موقعیت و مرتبه مرحوم حدّاد خوب چیز بود، خلاصه بنده خدا دیگر اینها چیزهای است که پیش می‌آید علی کل حال انسان باید خیلی مواظب باشد، ایشان کناری ایستاد، و رفتند آنها در آنجا در را باز کردند، مرحوم آقای حدّاد دست انداختند هی در زدند، دیدند کسی جواب نمی‌دهد، جواب نمی‌دهد، دوباره زدند دوباره دیدند هیچ کسی جواب نمیدهد، در حال تهجّد بودند در حال ذکر گفتند یک سجّاده‌ای انداخته بود این مرتیکه توی این حجره‌اش و از آن جا تکان نمی‌خورد، سرش را هم تکان نمی‌داد، نمی‌داند بابا تو امام زمان علیه‌السّلام ولی خدا آمده بالاخره حساب و کتابی دارد، باید این طور، این طوری که نمی‌شود. بالاخره آقای حدّاد خودشان در را باز کردند و وارد شدند دیدند یک آقایی نشسته آنجا، عمامه سبزی سرش را انداخته، حالا معلوم نبود چه کار می‌کرده، تا دیده صدای تق می‌زنند فوراً بعد من شنیدم که خلاصه بعضیها که یواشکی می‌رفتند نگاه می‌کردند، می‌بینند یک کناری، خلاصه چیز کرده تا صدای تقی می‌آید مثل موش می‌پرد توی آن سجادّه و ذکر گفتنش! بعد بنده شنیدم این را، خدا به داد آدم برسد، همچنین مسائلی برای انسان هم پیش می‌آید، منتها خوب نوعش فرق می‌کند

مرحوم آقای حدّاد یکدفعه در را باز کردند، دیدند یکی آنجا نشسته رو کردند به اینها گفتند این الاغ، امام زمان است، یک دفعه دیدند این الاغ امام زمان است. آقا اینها ماندند چکار کنند برگردیم، آقا برگردیم، برگردیم جعبه شیرینی را هم بردار ببریم، حیف است. یونجه حیف است به این بدهیم، حالا بلند شدیم جعبه شیرینی خریدیم برگردیم، این بنده خدا برگشت، ولی خوب گیج شده بود چیه آخر؟!

یکدفعه تمام باورهایش به هم ریخت، بنایی که ساخته بود همه ریخت به هم، توقّع داشت حالا آقای حدّاد از کوفه پابرهنه بلند شود بیا از نجف به دیدن این جناب امام زمان، امام زمان قلّابی، از این امام زمان قلّابیها زیادند خیلی هستند، در هر زمانی از اینها می‌آیند و ادعاهایی می‌کنند و این دوره زمانه هم که خیلی زیاد شده یکی از همین‌ها، همان قضیه‌ای است که مرحوم آقا در روح مجرّد نقل کردند، این یکی از آنها بود این با او

فرق داشت او تازه بهتر از این بود او تازه بهتر از این بود. گفتند این الاغ، امام زمان است برگشتند و این بنده خدا خیلی، بعد رو کردند به این، همان شخصی که واسطه شده بود خیلی ریخته به هم وضعش، خیلی خراب شده اوضاعش، فقط یک جمله به او در گوشش فرمودند عن قریب احوال او برای شما روشن خواهد شد، این جمله را آهسته به در گوش ایشان گفتند به طوری که کسی هم نفهمید. چون مرحوم حدّاد اهل افشای سر نبود، در بعضی اوقات که خوب دیگر چاره‌ای نبود دیگر اینها صلاح می‌دیدند گاهی جمله‌ای، کنایه‌ای، اشاره‌ای، مسئله مدّتی نگذشت که پیچید که یک نفر آمده و اینها و ایشان شفا می‌دهد ایشان شفا میدهد، بعضیها می‌گفتند خود امام زمان علیه‌السّلام است بعضیها می‌گفتند که نایب امام زمان است.

معلوم شد که همین آقاست دیگر ایشان از عزلت به در آمدند و بنای بر تبلیغ گذاشتند، بنای بر رسالت تبلیغ و انتشار شریعت و آیین، و از کنج خلوت به در آمدند و می‌گفتند که: ایشان خوب چکار می‌کند؟ شفا می‌دهد! می‌گفتند بله ایشان افراد نازا را اینها را بچّه‌دار می‌کند، یعنی دعا می‌خواند، نمی‌دانم چکار می‌کند، این بچّه‌دار می‌شوند افرادی که مثلًا خوب چیز دارند، حالا یا زن، مرد هر کدام اینها یا بالاخره علی کل حال یک عنایتی می‌کند، ایشان یک تفضّلی می‌کند، دعایی می‌کند لابد دیگر این جوری دعا می‌کند، مردم هم بیچاره‌ها می‌رفتند پیش او و اینها و بعضیها هم شفا می‌گرفتند، بعضیها هم شفا می‌گرفتند، لابد متوجّه شدید منظور بنده را از شفا دادن، خوب اینها هم که شفا می‌گرفتند خوب نمی‌توانستند بیایند بیرون بگویند این چه دعایی کرده، خوب آبرویشان می‌رفت آن جا، می‌دیدند بله این خانم تا به حال خبری نبود حالا شکمش جلو آمده، پس حتماً دعا کرده دستی کشیده، چیزی کرده.

این قضیه همین طور پیچید یکمرتبه صدایش از توی بغداد در آمد که بله چه نشسته‌اید که این امام زمان شفا می‌دهد! ولی شفای فیزیکی می‌دهد، نه شفا با دعا، و نمی‌دانم با دعا و اینها نیست، قضیه و بعد دیگر گرفتندو زدنش و مثل اینکه نمی‌دانم چکار کرد و فرار کرد و مخفی بود و بعد هم بنده اطلاعی ندارم.

یک روز بنده خدا همان واسطه‌ای که بود آمده بود منزل مرحوم حدّاد، مرحوم حدّاد رو کردند گفتند که: این امام زمان حالا شناختی این امام زمان را، حالا شناختی، خوب اینها چه هستند؟! اینها اولیاء خدا با یک نگاه می‌فهمند آن موقعی که وقتی گفتند این الاغ، امام زمان است. آن چنان این مطلب بر این شخص گران آمده بود که گیج شده بود، و اگر نبود این که اعتماد به شخص حضرت حدّاد داشت، شاید اصلًا به طور کلّی یک کشیده هم در گوش فرض کنید که آن گوینده هم می‌زد، خجالت نمی‌کشی فلان نمی‌کنی. همین طوری یک نگاه می‌کنی یک حرفی می‌زنی، ولی خوب آن مسئله اعتماد و اینها آن یک مسئله یک مرتبه انسان می‌بیند که عجب تمام آن بافته‌هایی که در این مدت سالیان سال در ذهن خودش بافته بود یک مرتبه ریخت، ریخت و نابود شد و همه‌اش از بین رفت. خوب پس بهتر است که انسان از اوّل در یک مسیری برود که کار به اینجا

نرسد در یک راهی قدم بردارد که این طور نباشد که به این وضع و به این موقعیت در بیاید.

انسان تقّلبی یعنی: همان رباتی که مجسّمه‌ای که او را درست کردند و ادا در می‌آورد، عمل او باطن ندارد، عمل او نیت ندارد، عمل او اراده ندارد عمل او یک فعل خارجی است که آن فعل خارجی، با فعل خارجی فرد واقعی نمازگذار به اندازه سر سوزنی تفاوت ندارد، حتّی بهتر هم هست، هیچ تفاوتی ندارد. شما نگاه بکنید می‌گویید نمازگذار است و نمره نماز هم بیست است و جایش در صدر بهشت است. آن ولی خدا یک نگاه بکند می‌گوید نمره صفر است نه بهشت است، نه جهنّم این که مجسّمه است این مجسّمه است برای ما مشخص نیست برای او مشخص است، برای ما روشن نیست، برای او روشن است. این تفاوت بین حی و میت و این تفاوت بین مجسّمه و انسان و این تفاوت بین مرید و شیء بدون اراده، این تفاوت در چه مسئله حاصل می‌شود؟! در مسئله نفس! در مسئله نفس، تفاوت در نفس است، او نفس ندارد، این نفس دارد، آن بدون اراده انجام می‌دهد، این با اراده، این باید کوکش کنند سه رکعت می‌خواند. کوکش را اضافه کنند چهار رکعت می‌کند، کوکش را کم کنند دو رکعت می‌خواند. این کوکی نیست این با اراده، دو رکعت می‌خواند، با اراده سه رکعت می‌خواند، کم زیاد کیفیت، تغییر، تمام اینها از روی اراده، و از روی فهم، و از روی ادراک است، به مقتضای مراتب ادراک و اراده. درست شد؟

پس خود آن عمل خارجی با این عمل خارجی چه فرقی می‌کند؟! هیچی هیچ فرق نمی‌کند، هیچ فرق نمی‌کند، هیچ نمره‌ای شما به آن عمل خارجی و این عمل خارجی نمی‌توانید بدهید، تمام نمره‌ای که داده می‌شود، تمام نمره نه حتّی یک صدم، اگر ما یک نمره را صد حساب کنیم یک امتیاز را صد حساب کنیم نمره‌ای که داده می‌شود صد در صد آن نمره به آن فردی تعلّق می‌گیرد که با اراده این را انجام داده، و با نیت انجام داده، حتّی یک درصد نمره به آن مجسّمه و به آن ربات تعلّق نمی‌گیرد. چرا؟

چون آن عمل عمل بدون اراده است و در پیشگاه منطق و عقل و نظام تکوین و نظام تشریع عمل بدون اراده نه ثواب دارد، نه عقاب، الان یک دیوانه برود یک جرمی را مرتکب بشود چه کار می‌کند؟! در زندان می‌اندازند! نه در زندان نمی‌اندازند گرچه الان، دنیا الان همه دیوانه است، ولکن حالا منظور ما از دیوانه همین چیزها است، زندان نمی‌اندازند، چرا؟ چون بدون اختیار انجام داده، شخصی که خوابیده فرض کنید که یک لیوانی را با پا بزند، بخورد، این لیوان به دیوار، بشکند، خوب این جرم ندارد، این جرم ندارد، چون بدون اراده انجام داده، لیوان را شکسته، حتّی اگر با پا بزند یک مرتبه فرض کنید که یک نفر را بکشد، یک بچّه‌ای که فرض کنید که کنار، بدون اراده بزند، خوب این را زندان نمی‌کنند، جرم ندارد، این شخص بدون اراده انجام داده.

شخصی دیوانه است می‌آید با حالت جنون مرتکب قتل می‌شود، خوب این قصاص ندارد، این زندان ندارد، این جرم ندراد، این محکمه ندارد، چرا ندارد؟ چون در حالت جنون شخص ربات است، بین دیوانه و

بین ربات و مجسّمه فرقی نمی‌کند.

لذا در بحث این عقوبات کیفری در آن جا یک بحث فقهی هست، اگر یک جنایتی انجام بشود و در آن جنایت مباشر وجود دارد و سبب وجود دارد نگاه می‌کنند و ببینند که آیا سبب اقوی از مباشر است؟ یا مباشر اقوای از سبب است؟ یا سبب و مباشر هر دو در یک سطح هستند؟ فرض کنید که یک شخصی دستور میدهد و یک فردی که زیر دست او است می‌رود یک جنایتی را انجام می‌دهد، خوب این از نظر شرعی چیه؟! در این جا در بعضی از اوقات سبب به نحوی است که حکم قتل روی سبب می‌رود نه آن کسی که مباشر است، و این جنایت را انجام داده، هزار دفعه، او را باید اعدامش کنند، امّا آن کسی که مباشر است، اعدام می‌شود یا اینکه حبس ابد برایش بسته می‌شد، بسته به این وضعیت که، او دارد و این وضعیت در موارد مختلف، در خصوصیات مختلف، در زمانهای مختلف، در سنین مختلف، در کیفیت اطّلاعاتی که به او رسیده تفاوت می‌کند. هر شخصی به یک قسمی، در بسیاری از موارد سبب اقوای از مباشر است این کسی که امر می‌کند، جنایت متوجّه آن آمر می‌شود، ده درصدش، بیست درصد، سی درصد، چهل درصد، متوجّه آن شخصی که انجام داده، تو هم عقل داری، کلّه‌ات گچ که نیست، که هر چی گفت، گوش بدهی، خوب گوش نده، مگر بچّه خودت هم بود، حالا می‌گفت بزن، می‌زنی، یا نه بلند می‌کنی تو کلّه خوداو میزنی.

این خلاصه، مسئله به این راحتی نیست که انسان در هر جا بخواهد، یک حکم یکنواخت بدهد، انجام بدهد بنابراین تمام کارهایی را که انسان انجام می‌دهد خود آن عمل خارجی هیچ ارزشی ندارد، هیچ ارزشی ندارد، روی این حساب، اینی که امام علیه‌السّلام می‌فرمایند: امام سجاد علیه‌السّلام می‌فرماید (اذا رَأیتَ مَولای ذُنُوبی فَزَعتَ) وقتی که من نگاه به گناهانم بکنم به وحشت می‌افتم. آیا امام سجاد علیه‌السّلام می‌تواند، خود نفس فعل خارجی را که از او سر زده نفی کند؟! یا آن فعل خارجی را که از او سر نزده بیاید او را اثبات کند؟! مثلا فرض کنید که امام علیه‌السّلام نماز خوانده، نماز مغرب و عشاء خوانده، بگویید خدایا من امشب که شب چهارشنبه است من نماز مغرب و عشاء را نخواندم، یعنی دروغ است، این دروغ است، اگر مقصود از نماز همان عمل خارجی بسم اللَه، تکبیر گفتن و اوّله التَکبیر و آخِرَه التَسلیم، آن نماز به این کیفیت (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ[1] الی آخر، این اگر منظور باشد، امام علیه‌السّلام نمی‌تواند این را انکار بکند، چرا؟ چون این دروغ است امام علیه‌السّلام این کار را انجام داده، نفس این فعل، خصوص این فعل را انجام داده، می‌تواند حضرت بگوید من انجام ندادم؟! امام سجاد علیه‌السّلام فرزند کیست؟! فرزند امام حسین علیه‌السّلام است فرزند سیدالشّهدا علیه‌السّلام است، مشخص است، پدرش سیدالشّهدا است مادر امام سجاد

[1] سوره الحمد (۱) آیه (۱)

علیه‌السّلام شهربانویه دختر یزدگرد، از این پدر و از این مادر، حالا امام سجاد علیه‌السّلام بفرماید: پدر من حسین بن علی علیه‌السّلام نیست! زید بن ارقم است، این دروغ است، چون این عمل خارجی این به دنیا آمدن از پدری به نام حسین بن علی سیدالشّهدا علیه‌السّلام بوده و از مادری مشخص مادر هم مشخص، والده حضرت مشخص و دختر یزدگرد شهربانویه مشخص است.

پس نمی‌تواند حضرت در اینجا انکار بکند نه پدر من حسین بن علی علیه‌اللسام نبوده، مثلا حسن بن تقی بوده، اگر حضرت این مطلب را بگوید کار حرام انجام داده، یک مسئله خلاف واقع خارجی را حضرت انکار کرده، یا اینکه مقصود آن فعلی که حضرت می‌فرماید: من این کار را کردم، منظور خود آن فعل خارجی باشد این که حضرت می‌فرماید: **انَا الَذی عَلی سَیدِهِ الجتَری انَا الَذَّی عَصَیتُ جَبَّارَ السَّماءِ انَا الَذَّی اعطَیتُ عَلیَ مَعاصِی الجَلیلِ الرّشی**[1] من بر معاصی جلیله رشوه پرداختم، اگر از حضرت سوال کنند که منظور شما از این که می‌فرمایید: من بر معاصی جلیله رشوه پرداختم همین رشوه خارجی است که دست حرکت می‌کند از جیب و پول را در می‌آورد می‌گذارد زیر روزنامه آن آقایی که پشت میز نشسته، یواش می‌گذارد آن پول را می‌گوید آقا لطفا، امضا بفرمایید، این یک شیرینی، امشب شب فرض کنید که شب ولادت امام است، بفرمایید چه شیرینی گرانی! چقدر شیرینی بابا دو سه هزار تومان است! دیگر بیشتر که نیست، او هم نگاه می‌کند می‌بیند شیرینی او بد نیست خیلی شیرین است گلو را می‌زند، از عسل و باقلوا هم شیرین تر است، هیچی می‌گوید بسیار خوب، بسیار خوب. بفرمایید انشاءاله که موفّق باشید، مبارکتان باشد این که عمل خارجی دست کردن در جیب و درآوردن، اگر به امام سجاد علیه‌السّلام بگوییم آیا شما در عمرتان همچنین کاری کردید؟! ایشان می‌گوید نه نکردم، اگر بگوید کردم، دروغ گفته، امام سجاد علیه‌السّلام نکرده، همچنین کاری را خود آن عمل خارجی، خود این عمل خارجی یعنی همان عملی که ما از دیدگاه یک مجسّمه فعل او را با فعل یک انسان یکسان می‌دانیم، یکسان میدانیم نفس فیزیکی عمل، نه نیت، به نیت کاری نداریم.

یعنی این عملی که این چشم ظاهر می‌بیند امام علیه‌السّلام بگوید بنده امشب نماز مغرب و عشا را نخواندم، ای خداوند، امروز روزه را نگرفتم، من امروز روزه را افطار کردم خوردم، اینها همه دروغ است، شما نماز خواندید شما امروز روزه گرفتید، شما از صبح تا شب امساک کردید، پس چرا می‌گویید من نکردم؟! این می‌شود دروغ، امام علیه‌السّلام این را نمی‌فرماید، امام علیه‌السّلام نمی‌گوید من این عمل خارجی را انجام دادم، این رشوه را، یعنی از توی جیبم دست برداشتم پول برداشتم و گذاشتم و این عمل را امام انجام نداده، نمی‌تواند بگوید من انجام دادم، امام علیه‌السّلام که از این پدر و این مادر متولد شده است، آیا می‌تواند بگوید چه فرقی

---

[1] قسمتی از دعای ابوحمزه

می‌کند ای پروردگار پدر من حسین بن علی علیه‌السّلام نبوده، زید بن ارقم بوده، نه ا این را همه مردم دیدند، همه مردم دیدند پدر شما حسین بن علی علیه‌السّلام و مادر شما این و مشخّص و معین و این دیگر این نبوده، معنا ندارد. دلیل ندارد. امام علیه‌السّلام این را نمی‌فرماید، اگر امام علیه‌السّلام این جور با خدا مناجات کند این عمل می‌شود دروغ، و حرام و امام علیه‌السّلام که کار حرام انجام نمی‌دهد، امام علیه‌السّلام که دروغ نمی‌گوید، امام علیه‌السّلام که خلاف نمی‌گوید، پدیده خارجی و حادثه تکوینی خارجی را که نمی‌شود انکار کرد.

الان ما در این جا نشستیم خوب در این مکانی که هستیم چهار تا ستون دارد این پنکه دارد، چراغ دارد، روشن است، افراد مشخص هستند، همه مشخص هستند، حالا بنده بیایم بگویم ای خدا، در مکانی که بنده دارم صحبت می‌کنم نه گوینده‌ای است، مثل بنده، و نه مستمعی هست مثل اینها، و نه ستونی است پس این سقف روی چه ایستاده بی پیر؟! که تو این وسط همین جوری داری بلبل زبانی می‌کنی، این سقف ستون ندارد. پس روی چیه است؟ روی هوا ایستاده؟ هیچ چیز وجود ندارد! خدا می‌گوید مثل اینکه قاطی کردی، خیلی مثل اینکه، یا افطاری زیاد خوردی یا ماه رمضان یک خورده اختلالاتی ایجاد کرده، و روی چیز و اینها، این معنا ندارد که شما بردارید در اینجا بگویید که انکار واقعیت تکوینی وانکار واقعیت عینی و انکار واقعیت خارجی، این دروغ است، فرق نمی‌کند، دروغ یعنی خلاف آن چه که در عالم خارج تحقق دارد یا وجودش تحقّق دارد، یا عدم او حاکم است، عدم تحقّق دارد که معنا ندارد عدم به جای وجود است شما کلامی بگویید کلام نفی، در حالتی که در خارج آن مطلب ثابت است، بگویید که فرض کنید که من این کار را نکردم در حالتی که دیروز این کار را شما کردی! این می‌شود چه؟! این دروغ، یا اینکه بگویید من این کار را کردم در حالتی که شما نکردید این جمله شما از آن جایی که با آن واقعیت خارجی تطبیق نمی‌کند، لذا این جمله دروغ به حساب می‌آید، دروغ به حساب می‌آید

ولی اگر مقصود شما از این جمله نفس تحقّق آن فعل خارجی نیست، دقّت کنید آن غرض و نیت و هدف و اراده‌ای است که آن فعل خارجی مترّتب بر این است آن مقصود است، نه صرف آن عمل خارجی، فرض بکنید شخصی که پولی را به یک نفر هدیه می‌دهد، پولی را هدیه می‌دهد یا اینکه در جایی چاره‌ای ندارد، ممکن است عرضی در خطر باشد یا نفس محترمه‌ای در خطر باشد و انسان برای نجات آن عرض و آن نفس محترمه مجبور است که ظلماً و جوراً و عدواناً رشوه بپردازد، در این جا رشوه از نظر گیرنده رشوه به حساب می‌آید، ولی چون این عمل برای دفع ضرر نفس محترمه است، فرض کنید که می‌خواهند یک نفر را اعدام کنند، یک نفر را می‌خواهند اعدام کنند و شما می‌دانید این دارد بی گناه اعدام می‌شود، بلند می‌شود می‌رود به آن شخصی که متصدّی این قضیه است، چاره‌ای جز این ندارد که مبلغی، مالی بیاید ببخشد، تا این که او از این حقّ بگذرد.

خوب در محاکم ظلم و در محاکم جور این طوری است مسائل به این وسیله حل و فصل می‌شود درست شد. خوب برای آن شخصی که می‌گیرد قاضی به ظلم و قاضی به جرم گرفتن، این مال می‌شود حرام و سحت و آتش، که این آتش را می‌خورد و می‌بلعد و او را، وجود او را آتش فرا می‌گیرد، ولی برای این شخصی که این عمل را انجام می‌دهد این دیگر رشوه به حساب نمی‌آید، این به این وسیله حفظ نفس محترمه را دارد می‌کند. یکی از افراد بود فوت کرد از همین مسجدی‌های مرحوم آقا می‌گفت بچّه من، بچّه کوچک من، بچّه پنج شش ساله هفت ساله داشت، پول از همین سکه های پنج ریالی، یک تومانی، چیزهای سابق، زمان شاه، زمان سابق خورده بود، این در گلویش گیر کرده بود داشت خفه می‌شد، داشت خفه می‌شد، او را رساندیم به یک طبیبی که در آنجا بود، یکمرتبه آن زمان، آن زمان خوب آن زمان خیلی پول ارزش داشت دیگر، خیلی به اصطلاح فرق می‌کرد، گفت که فلان مبلغ باید به من بدهی، گفتم آن ده هزار یا پنجاه هزار تومان، بیست هزار تومان مثل اینکه بیست هزار تومان یا دو هزار تومان، دو هزار تومان آن زمان خوب خیلی بود، آن زمان یک ویزیت طبیب آن طور که در نظرم است صد تومان مثل اینکه بود، بله بهترین متخصصین صد تومان بودند، اینها چیز نبود، خیلی گران صد تومان بود، یادم است، ما آنجا زمان سابق به دکتر آذر می‌رفتیم مراجعه می‌کردیم دکتر آذر دکتر داخلی معروف، دکتر مهدی آذر و به ایشان در امراض داخلی مراجعه می‌کردیم، صد تومان بود در آن زمان بله یادم است، این می‌گفت دو هزار تومان فرض بکنید که بده این فوراً دو هزار تومان درآورد داد بسیار خوب، مرد متموّلی بود البتّه این شخص گفت یا چکی برداشت داد، یا بچّه دارد می‌میرد الان این هم در آورد و پنسی و چیزی به اصطلاح درآورد، اصلًا می‌گفت سیاه شده بود وقتی درآورد، پنج ریالی سیاه شده بود، می‌گفت دیدم بعد خودش وقتی درآورد خجالت کشید از اینکه، دویست تومانش را برداشت بقیه‌اش را داد این دید برایش خیلی بد است، آقا پزشک و فلان و این‌ها و لباس سفید و لباس سیاه و سبز و نمی‌دانم از این چیزهای برای حفظ جان و خلاصه قسم و از این مسائلی که هست، حالا بیایند بگویند که فلان آقا آمده برای یک چیز کردن یکدانه، دو هزار تومان گرفته، خوب خیلی بد است، آن زمان خیلی بود مبلغی بود خوب.

این که الان دارد می‌گوید من دو هزار تومان می‌گیرم، این دارد کار حرام انجام می‌دهد این از استیصال این پدر دارد سوء استفاده می‌کند، والّا دو هزار تومان نیست بیست تومان هم نیست، پنس را می‌اندازد در می‌آورد، دیگر این کاری نکرده، پنج ثانیه ده ثانیه فوقش طول می‌کشد، باز دویست تومان گرفته، آن پدر باید بدهد یا نباید بدهد، خوب باید بدهد الان بچّه‌اش می‌میرد، الان خفه می‌شود، الان جلوی چشمش از دست می‌رود، و این دو هزار تومانی که آن پزشک الان دارد می‌گیرد آن می‌شود حرام! گرچه دارد می‌دهد این پدر با طیب خاطر می‌دهد بچّه‌اش میدهد از روی استیصال نه از روی حقّ و عدالت و انصاف، این مبلغ پرداخته می‌شود، هم این راضی، هم آن راضی، وقتی که صد تومان ویزیت است می‌دهد. بسیار خوب یکربع من را

معاینه کرده، بیست دقیقه من را معاینه کرده خوب این اقتضا می‌کند که این مبلغ پرداخته شود نه او شکایت دارد نه این، ولی اینی که الان آن را در یک همچنین وضع استیصالی می‌بیند از این استیصال سوءاستفاده می‌کند آن مال می‌شود سحت و حرام، و پرداختش برای این شخص نه تنها اشکال ندارد بلکه واجب هم است اگر ندهد الان بچّه‌اش می‌میرد خوب بگوید نه این دو هزار تومان برای چه شما می‌خواهی بگیری، بیا برای من بابا الان بچّه جان میدهد، این وسط تو داری منطق و بحث و استدلال اینها داری می‌کنی، این الان درست، پس بنابراین اگر به این شخص بیایند بگویند شما دیروز برای رفع یک همچنین حکمی، رشوه پرداختی، این شخص می‌تواند بگوید من نپرداختم، می‌تواند بگوید در حالی که پرداخته، در حالی که پرداخته، می‌تواند بگوید نپرداختم، چرا نپرداختم نسبت این فعل به فاعل این نسبت، نسبت رشوه نیست بلکه این نسبت، نسبت عمل واجب و لازم برای دفع مفسده، اهم و برای دفع ضرر اهم است، و دفع مال برای دفع مفسده این دفع مال در مواردی مباح در مواردی مستحسن و در مواردی حتی واجب است، حتی واجب است! مثل این مورد که اگر این نپردازد الان یک جانی به خطر می‌افتد، نفس محترمی به خطر می‌افتد.

پس با اینکه این عمل انجام شده حکم رشوه دارد این حکم رشوه داشتن چون تعلّق گرفته است به یک فردی که می‌بایست این کار را انجام بدهد لذا رشوه به حساب نمی‌آید، برای آن گیرنده حرام است، یعنی نسبت به گیرنده این عمل می‌شود حرام و آتش و سحت و موجب عقاب و خلاصه غضب و نکال و غضب پروردگار و نکال اخروی و اینها، ولی برای شخص این، به این کیفیت به حساب نمی‌آید برای او اشکال ندارد لذا خود نفس این عمل گرچه این عمل در خارج اتّفاق افتاده، شما می‌توانید این را رفع کنید بگویید نه من این را نکردم ا خودمان دیدیم آقا دادید خودمان دیدیم دست کردی در جیبت فرض کنید این پول را در آن جا گذاشتی، بله گذاشتم ولی به این دلیل، به این دلیل، همه مطلب اینجاست به این دلیل، این را دادم.

به این دلیل، این مال را پرداختم، به این دلیل این عمل خارجی را انجام دادم. پس نفس فعل خارجی تکوینی در عالم خارج او را نمی‌شود انکار کرد، نمی‌تواند این را بگوید که من اصلًا پول ندادم این می‌شود دروغ، پول را داده است منتهی عنوان رشوه بر این پول، نسبت به طرفین متفاوت است، نسبت به گیرنده این رشوه است حرام است، سحت است آتش است بدبختی است خسارت است نکال اخروی است دادن این پول نسبت به او نه، واجب است نه تنها رشوه نیست و نه تنها مستحسن نیست بلکه واجب است هم، مردم او را تأیید می‌کنند عقلا او را تأیید می‌کنند و خدا هم تأیید می‌کند و اگر نمی‌کرد خدا پدرش را هم در می‌آورد، تو با این کارت باعث شد نفس محترمه از بین برود، دو هزار تومان که هیچی تمام زندگیت هم بود بایست می‌دادی منزلت را هم اگر او می‌گفت که بایست که شما سند منزل را باید بیاوری به من بدهی باید بیاوری، خوب دارد می‌میرد، بچّه، بچّه دارد می‌میرد، خوب باید بدهد خوب اینجا این طور نیست که انسان بنشیند نگاه کند سنگ

و آجر چه ارزشی دارد در قبال جان یک انسان، این سنگ و آجر و این میز و دفتر و اینها چه ارزشی دارد در قبال جان افراد بی‌گناه! که همین طور مثل آب خوردن بله درست چه ارزشی دارد! این دنیا چه ارزشی دارد! این دنیا چه ارزشی دارد! این ریاستها چه ارزشی دارد!

خدا انسان را گرفتار نکند و برای انسان پیش نیاورد خیلی ما باید خدا را شکر کنیم و خیلی باید سپاسگذار باشیم از خدمات بزرگان از زحمات بزرگان و از کارهای بزرگان از آن خون دلهایی که بزرگان خوردند و مکتب شسته رفته حقّ را در اختیار من و شما قرار دادند که امروز نشستیم در دور هم و نسبت به مسائل تا حدودی اطلاع داریم، نسبت به جریانات اطلاع داریم، نسبت به راه و طریق خود و سلوک خود اطلاع داریم، نسبت به رضای خدا تا آن مقداری که از عهده ما بر می‌آید تا آن مقدار اطلاع داریم، با آن اوضاعی که می‌بینیم می‌شنویم احساس می‌کنیم بین زمین و آسمان تفاوت است، بین زمین و آسمان تفاوت دارد! اینها را کی آمده در اختیار ما قرار داده؟! همین بزرگان بودند همین اولیا بودند همین بزرگان بودند همینهایی که آمدند و با مرارتهایی که من احساس می‌کردم و با چشم خودم می‌دیدم، حقایق را در سخنانشان، در کتابهای خودشان در نوشتجات خودشان، آمدند برای ما بیان کردند، که چشمت را باز کن، عقلت را به کار بیانداز، و ببین چه خبر است، گول این و آن را نخورید، گول این مجسّمه‌های تقّلبی را نخورید، گول این حمد و سوره‌ها و این رکوع و سجودها را نخورید، گول این داد و بیدادها را نخورید، بنشین سر جایت، بنشین راه خودت را برو، به مسیر خودت فکر کن، و به عاقبت خودت فکر کن، و بقیه را به خدا بسپار، خدا خودش متکفّل امور است، و واقعاً عرض می‌کنم که اگر این مرام و مکتب نبود معلوم نبود که الان ما در چه صراطی بودیم، معلوم نبود که ما الان جزء کدام گروه و دسته‌ای بودیم، معلوم نبود، معلوم نبود که الان ما سنگ چه که کسی را به سینه می‌زدیم معلوم نبود که با این مسائل و فتن آخرالزمان ما چگونه کنار می‌آمدیم! چگونه کنار می‌آمدیم؟!

خدا رحمت کند مرحوم آقا شیخ مرتضی حائری رضوان اللّه یک روز در خدمت مرحوم آقا رفتیم به دیدن ایشان درهمین قم آن موقع بنده پیش ایشان خارج می‌خواندم خارج، ظاهراً صلاه مسافر، آن زمان خدمت ایشان می‌خواندیم رفته بودیم برای دیدن ایشان و نشستیم مرحوم آقا به حاج مرتضی این مطلب را مطرح کردند که ما شنیدیم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری را سم دادند از طرف دولت، و از طرف حکومت سم دادند، و ایشان به سم از دنیا رفته بود، ایشان فرمودند: نه آقا سم ندادند پدر ما دق کرد، دق کرد! یعنی وقتی این اوضاع را دید، آن بساط رضا شاه را دید و آن چه را که بر مردم دستگاه رضا شاه وارد می‌کرد، از قتلها و از شکنجه‌ها و از زندانها و از فشارهایی که وارد می‌کرد، هم بر حوزه‌ها و هم بر افراد، پدر ما نتوانست تحمّل بیاورد از عدم تحمّل دق کرد و مرد، دق کرد، خوب ببینید که این بزرگان اینها دق کردند از دیدن فجایع دق کردند، از دیدن این جنایتها دق کردند، از مشاهده آن چه را که حکومتهای سابق بر سر اسلام و بر سر مسلمین

می‌آوردند، اینها نمی‌توانستند تحمّل کنند و دق کردند.

راجع به مرحوم آقای بروجردی هم بنده شنیدم که ایشان از آن جنایتها و از آن فجایعی که در حکومتها واینها ایشان می‌دیدند خلاصه ایشان هم نتوانستند تحمّل کنند و به رحمت خدا رفتند علی کل حال ولیکن شما مشاهده می‌کنید بزرگان آمدند و مسیر را مشخص کردند حقّ و باطل را مشخص کردند حق کجاست؟ باطل کجاست؟ ممکن است در یک جریانی هزار انشعاب انسان ببیند ولی همه آن انشعابها باطل باشد، لازم نیست که هر جریانی حتماً در مقابلش حقّ باشد، نه هزار، هزار انشعاب، هزار تا فرقه است، هزار تا گروه است، همه بر باطل است حقّ یکی است و یک جا است و آن مکتب امام علیه‌السّلام است مکتب اهل بیت علیهما السلام است فقط آن جا است و برای رسیدن به آن جا باید انسان تلاش کند و اگر این رهنمودهای این بزرگان نبود واقعاً در این فتن آخرالزمان که همه دنیا را گرفته و از هر جا صدایی برمی‌خیزد و از هر جا ندایی انسان مشاهده می‌کند و از هر جا دعوتی انسان می‌بیند. این می‌گوید آقا بیا اینجا، آن می‌گوید آقا بیا اینجا، هر کسی انسان را می‌خواند ولی انسان با آن بینشی که بزرگان در اختیارش گذاشتند با آن تفکری که در اختیارش گذاشتند راه را از چاه تشخیص می‌دهد، بیراه از مسیر مستقیم تشخیص می‌دهد.

گرچه برای افراد متألم است ولی خودش را داخل در این طرف و آن طرف نمی‌کند، مسیر خودش را می‌رود و راه خودش را می‌رود و مطمئن حرکت می‌کند و مطمئن حرکت می‌کند مطمئن قدم می‌گذارد و بعد مشخص می‌شود که عجب که مسیر درستی را طی کرده و امروز است که انسان می‌بیند آنهایی که از مکتب اولیاء خدا منحرف شدند و آن مرام بزرگان را کنار گذاشتند و فقط به الفاظی بسنده کردند چگونه به این مهالک گرفتار شدند! و چگونه در این جریانات و مسائل آن راه مستقیم خودشان را از دست دادند، و آن آموزه‌هایی را که از آن بزرگان به میراث رسیده بود به ما، چطور آنها فراموش شده، وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ[1] این آیه را همیشه باید بخوانیم! همیشه باید بخوانیم!

مرحوم آقا به ما می‌فرمودند: هر روز این آیه را بخوانید و در هر جریانی، با آن جریان مواجه می‌شوید، این آیه را بخوانید و در هر حادثه‌ای که در آن حادثه می‌خواهید وارد بشوید این را بخوانید تا اینکه خداوند شما را از آن حادثه بسلامت بیرون ببرد، و در آن قضیه گرفتار نکند، زیرا زمانه، زمانه بسیار خطیری است، بسیار، بسیار خطیر است خیلی مسائل شکننده است، خیلی مسائل خطیر است، و باید انسان فقط دست به دامن خدا و امام زمان علیه‌السّلام بشود و توسّل کند. ایشان می‌فرمایند مرتب این آیه باید خوانده بشود و به مضمون

[1] سوره الاعراف (۷) قسمتی از آیه (۴۳)

آیه انسان باید معتقد بشود که وَ نَزَعْنا ما فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غِلٍّ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا وَ ما كُنَّا لِنَهْتَدِي لَوْ لا أَنْ هَدانَا اللهُ لَقَدْ جاءَتْ رُسُلُ رَبِّنا بِالْحَقِّ وَ نُودُوا أَنْ تِلْكُمُ الْجَنَّةُ أُورِثْتُمُوها بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ[1] فقط و فقط هدایت الهیه است که می‌تواند چراغ مقابل ما باشد و دستگیر ما باشد و ما را به سمتی هدایت کند که مورد رضای او است و از تمایل به یمین ویسار ما را حفظ کند نه این طرف نه آن طرف، نه به این طرف انسان بغلتد و نه به آن طرف، انسان توجّه و تمایل کند آن چه را که حقّ می‌بیند عمل کند، و به جلو برود، هر کسی می‌خواهد باشد و آن چه را که حقّ نمی‌بیند از هر کسی می‌خواهد باشد باید آن را محکوم کند و آن را ابطال کند، و به آن عمل نکند و فرد نباید جلوی دیدگان انسان را بگیرد و انسان را از آن چرا که تشخیص می‌دهد آن شخصیت باز بدارد، هر کسی می‌خواهد باشد، باشد ما هم فقط یک معصوم داریم و آن امام زمان علیه‌السّلام است همه ما خطاکار هستیم همه ما اشتباه می‌کنیم و هیچ کس نمی‌تواند خود را مبری کند از خطا و اشتباه و گناه و عمل حرام، هیچ کس نمی‌تواند: وَ ما أُبَرِّئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا ما رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ[2] نفس پیوسته با زر و زیور دادن به تصرّفات و استدلالها و توجیه‌ها همیشه می‌خواهد خودش را در موضع حقّ قرار بدهد. غافل از اینکه سر تا پا در باطل است و اگر در این جا ما بخواهیم مطلب را مشوّه کنیم و برای عده‌ای توجیه به سوء بخواهیم بکنیم در آن دنیا نمی‌توانیم! آن دنیا دیگر جایی نیست که انسان بخواهد دیگر سر خدا را کلاه بگذارد، سر ملائکه را کلاه بگذارد.

پس باید به فکر آن طرف باشیم این دو روز دنیا می‌گذرد و زمستان تمام می‌شود و روسیاهی به ذغال خواهد ماند. علی کل حال باید ما خدا را شکر کنیم بر این که این هدایت بزرگان بود که این آرامش را نصیب ما کرده این اطمینان را نصیب ما کرده، زحمت آنها کشیدند رنج و ملالت را آنها تحمّل کردند ما الان بر سر سفره حاضر و آماده و خوان مهیا نشسته‌ایم و خیال می‌کنیم که خبری نشده و اتّفاق نیفتاده. انشاءاللَه که همیشه خداوند ما را مشمول انفاس قدسیه اولیای خدا در دنیا و آخرت قرار بدهد و از روش و منهاج آنها به یمین و شمال ما را متمایل نگرداند و سایه مبارک امام عصر ارواحنا لتراب مقدمه الفداء را بر سر ما مستدام بدارد و ما را از یاران واقعی ایشان قرار بدهد و در دنیا از زیارت و در آخرت از شفاعتش ما را محروم نفرماید.[3]

اللّهم صلی علی محمد و آل محمد

---

[1] سوره الاعراف (۷) قسمتی از آیه (۴۳)

[2] سوره یوسف (۱۲) آیه (۵۳)

[3] حسینی طهرانی، سید محمد محسن، متن جلسات شرح دعای ابو حمزه ثمالی، ۱جلد، مکتب وحی – تهران – ایران، چاپ: ۱.